

عنصری بلخی، از بی هویتی دیروز تا هویت امروز

سید مسعود پاک‌نژاد

مدرس ادبیات فارسی

به یاد استاد فرهیخته در گذشته‌ام
جمشید مظاهری (سروشیار)
تو برتری ز معانی و هر چه ما گوئیم
که هست خاطر ما زیر و مدحت تو زِبر
(عنصری)

چکیده

هدف نگارنده از این مقاله به هیچ عنوان دفاع از اوضاع نابسامان شاعران درباری و توجیه چاپلوسی‌ها و مزاج‌گویی‌ها و تملق‌های پُر زرق و برق آنان نیست. آنچه مد نظر بوده است در درجه اول «اهمیت زبان فارسی» به‌عنوان ابزاری برای اتحاد و انسجام ملی و حفظ تمامی آیین‌ها و سنت‌های فرهنگی فارسی‌زبانان و ایرانیان در تمام نقاط دنیا است که دیرزمانی همان شاعران با آن توانستند هنرشان را عرضه کنند و با شعرشان پیوندی با آیندگان برقرار سازند.

در این رویکرد خصوصاً از شاعرانی صحبت می‌شود که کمتر مورد اقبال قرار گرفته‌اند و در دوره تجدد ادبی و عصر انقلاب ادبیات نو که پس از مشروطه اتفاق افتاد، در مُحاق فراموشی فرو رفتند و به تدریج نامشان از صفحه ذهن‌ها و کتاب‌ها پاک گشت.

البته دور از انصاف خواهد بود که تلاش دانشمندان و محققانی که در این مدت یکصدساله اخیر در احیای آثار شاعران و نویسندگان قرن‌های گذشته کوشیده‌اند و به روشی کاملاً علمی و با تکیه بر ذوق سلیم خود توانسته‌اند اشعار و نوشته‌های آنان را از لابه‌لای تذکره‌ها و دواوین خطی متلاشی شده به دست آورند؛ نادیده گرفته شود.

حکیم عنصری بلخی از شاعرانی است که در دوره سلطنت محمود غزنوی خوش درخشیده، اما پس از آن همیشه مورد نقد ادیبان و منتقدان قرار گرفته است و شعرش از نظر نقد اخلاقی کاملاً مردود شناخته شده است.

دلواپسی اهل تحقیق از آنجا شروع می‌شود که بی‌توجهی نسبت به شعر این نوع شاعران و قضاوت‌های بجا و گاه نابجا دربارهٔ آنان موجب شود که دانشجوی رشتهٔ ادبی این سرزمین قبل از مطالعهٔ دقیق دیوان فلان شاعر با ارزیابی شتابزدهٔ خود چنان از نوع شخصیت و کیش او متنفر شود که هیچ‌گاه رغبت کندوکاو و جست‌وجو در متن اشعارشان را نداشته باشد. هرگاه چنین اتفاق ناگواری بیفتد، باید منتظر دور افتادن هر چه بیشتر دانشجویانمان از فهم دقیق متون کهن فارسی و ناآگاهی از ظرافت‌های شعر و نثر قدیم پارسی باشیم.

نگارنده ضمن آرزوی آنکه تمام آثار کهن زبان فارسی از شکل ناهمگون و پوسیدهٔ خطی به وجه زیبا و منقح چاپی درآید و تجدید چاپ آنچه در این هفتاد هشتادسالهٔ اخیر به‌صورت علمی به چاپ رسیده است، نگران آن است که مبدا دانشجویان، معلمان و استادان شریف ادبیات فارسی بر اثر مشغله‌های فراوان روزمره نتوانند به نیکی از این میراث‌های زبان فارسی دفاع کنند و در نهایت سند هویت ملی این مرز و بوم دچار لطمه‌های جبران‌ناپذیر شود. هنوز از واقعهٔ «مولوی شاعر ترک» دیر زمانی نگذشته است.

عَنْصَرِي بَلْخِي، از بی‌هویتی دیروز تا هویت امروز

همهٔ پژوهشگران و محققان ادبیات بر این عقیده‌اند که دربارها و کاخ‌های حکومتی پادشاهان از مراکزی بوده‌اند که شاعران و هنرمندان را به خاطر برخورداری از ذوق و قریحه‌شان به خود جلب می‌کرده‌اند. اگر از همان آغاز رونق و بسط زبان فارسی در نیمه‌های سدهٔ سوم هجری، ندیم یعقوب لیث به روایت *تاریخ سیستان* در جواب اعتراض امیر رویگرزاده (یعقوب) به شاعر عرب، او را تا حدی بالا می‌برد که تمامی امیران جهان را «مولای و سگ‌بند و غلام»^۱ یعقوب می‌شمارد و اگر حکیم سمرقند - رودکی - «و آن شاعر تیره‌چشم روشن‌بین»^۲ در مقابل امیر سامانی دعا می‌کند که «دولت میرم همیشه باد بر افزون»^۳ و حتی اگر روایت نظامی عروضی قابل اطمینان باشد که حکیم طوس از برای ماندگاری حماسهٔ ملی خود راه طولانی طوس تا غزنین را با پیروی و کهولت پشت سر گذاشت؛^۴ بیجا نخواهد بود این‌گونه بیندیشیم که دربارها چه دانسته و چه نادانسته در راه تقویت زبان ملی ایرانیان کوشیده‌اند.

در عین حال پادشاهان متوجه این امر نیز بوده‌اند که اگر دینار و درهم به پای شاعر خود می‌ریخته‌اند یا دهان آنان را پُر از جواهر می‌ساخته‌اند، اولاً از شعر به‌عنوان بهترین روش جهت تبلیغات در دستگاه فرمانروایی استفاده می‌کرده‌اند و در ثانی ستایش و مدح شاعران تا قرن‌ها باقی می‌مانده و شایسته‌ترین ابزار برای ابقای نام و شهرت آنها بوده است. به قول کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی:

دِرَمِ نَمَانَد و نامِ نکو بزرگان را ز گفتهٔ شعرا یادگار می‌آید^۵

۱. تاریخ سیستان، ص ۲۱۰.

۲. دیوان دقیقی طوسی، ص ۱۰۴.

۳. دیوان رودکی، ص ۵۰۸.

۴. چهارمقاله، ص ۴۸.

۵. دیوان خلاق المعانی، ص ۲۲۴.

البته طمع بعضی از شاعران و فقر و درماندگی عده دیگری از آنان چنان این کالای ارزشمند را بی‌قدر و بها می‌ساخت که هنر او و شأن مقامش یکباره از چشم می‌افتاد و فضیلت شاعری او با در یوزگی یکی می‌شد؛ چنانکه استاد رودکی با زبانی کاملاً احترام‌آمیز و با زیرکی خاص به ممدوح خود می‌فهماند:

آفرین و مدح سود آید همی گر به گنج اندر زیان آید همی^۱

و سخنور چرب‌زبانی همچون انوری باب مُلتمسات^۲ را تا آنجا پیش می‌برد که حتی برای طلب «پنبه و روغن» و «کاغذ سپید» و «یخ» و حتی «کفش»^۳ که از احتیاجات طبیعی همه مردم آن روزگار بوده است، دست سؤال به سوی ممدوح خود دراز کند و برای چنین خواهش‌های سخیفی مجبور باشد خود را در مقابل او قربان کند:

کفشکی داری اگر بخشی به من خویشتن در پیش تو قربان کنم

ممدوح شاعر هم بعضی اوقات چنان به شعر بی‌توجه بود که فریاد گوینده‌اش را بر می‌آورد؛ چنانکه ظهیر فاریابی در اعتراض به اوضاع اسفبار شعر و شاعران و ممدوحین قدرناشناس آنها لب به شکوه می‌گشاید که:

بر این بسنده کن از حال مدح هیچ مگوی	که شرح درد دل آن نمی‌توانم داد
بهین گلی که از او بشکفد مرا این است	که بنده خوانم خود را و سرور را آزاد
گهی لقب نهم آشفته زنگی بی را حُور	گهی خطاب کنم مست سفله‌ای را اراد
در این زمانه چو فریادرس نمی‌بینم	مرا رسد که رسانم بر آسمان فریاد ^۴

البته در دستگاه‌های حکومتی، امیران و وزیران بالاستعداد و هوشیاری می‌زیستند که با وجود مشغله‌های مهم مُلک و رعیت، اهل ذوق بودند و به خاطر سخن‌شناسی و سخن‌سنجی خود از ارتباط ناهمگون شاعران و ممدوحانشان شگفت‌زده می‌شدند و برای راهنمایی به همان شعرا توصیه می‌کردند:

«بلندهمت باش، سزای هر کس بشناس و مدح چون گویی قدر ممدوح بدان. کسی را که هرگز کاردی بر میان نبسته باشد مگوی که تو به شمشیر شیر افکنی و به نیزه کوه بیستون برداری و به تیر موی بشکافی و آن که هرگز بر چیزی ننشسته باشد اسب او را به دُلدل و بُراق و رُخس و شب‌دیز مانده مکن. بدان که هر کسی را چه باید گفتن...»^۵

اما این فقط یک روی سکه ادبیات مدحی و خصوصاً شعر درباری^۶ ما را نشان می‌دهد. به

۱. دیوان، ص ۵۱۲.

۲. مفلس کیمیا فروش، ص ۱۱۶.

۳. دیوان انوری، جلد دوم، ص ۷۰۵، ص ۶۷۷، ص ۵۸۲، ص ۶۹۳.

۴. دیوان ظهیرالدین فاریابی، ص ۵۸. ۵. قابوس‌نامه، ص ۱۹۰.

۶. درباره شعر درباری رجوع کنید به کتاب گنج سخن، ج ۱، ص چهل‌وهشت.

عبارت دیگر هر گاه دانشجو و پژوهشگر امروز بخواهد با دید نقد اخلاقی و اجتماعی به بررسی و تفحص سخن شاعران قرون گذشته بپردازد، به نتیجه‌ای جز آن نخواهد رسید که این نوع شاعران که مستقیماً در ارتباط با شاهان و امیران بوده‌اند و چاره‌ای جز آن نداشته‌اند که با جیره و مواجب آنان گذران زندگی کنند؛ به گونه‌ای شعر می‌سرودند که بر مذاق همان امیران و سلاطین خوش آید و در نتیجه چنین شاعرانی نه اصولاً انسان‌های خودساخته و فرهیخته و آرمانی‌بی بوده‌اند که بتوان آنها را مظهر حکمت و دانش دانست و توقع داشت که «مَر این قیمتی دُرّ لفظِ دري» خویش را در پای خوکان نریزند و نه شعر و هنرشان آن‌چنان استحکام و قوت و ارزشی دارد که بتوان آن را در کتابی به چاپ رساند و یا بزم و محفلی را با آن مزین نمود یا در جامعه دانشگاهی از آن دفاع کرد. به دیگر سخن در شعر این گروه از شاعران از اصول و ضوابط خرد و حکمت هیچ خبری نیست و نمی‌توان توقع داشت که دارای تأثیر تربیتی باشد و همچنین وسیله‌ای جهت «تصفیه هواجس نفسانی»^۱ قرار گیرد.

از دیدگاه دیگری هم این نوع شعر و ادبیات درباری قابل ارزیابی است؛ به گونه‌ای که منتقد هیچ‌گاه معیارهای اخلاقی را در سنجش خود ملاک قرار نمی‌دهد، بلکه فقط خطوطی را که دنبال می‌کند همانا نوع حادثهٔ درونی و عاطفی شعر است که بر خواننده یا شنونده حادث می‌گردد. یعنی «وقتی از نیک و بد شعر یا نثری سخن در میان می‌آید مراد این نیست که آن شعر یا نثر از لحاظ اخلاق و دین و اجتماع خوب است یا بد. بلکه مقصود این است که آن اثر تا چه اندازه شور و هیجان هنری نویسنده یا شاعر را القا می‌کند و به عبارت دیگر مراد از نیک و بد شعر آن است که آن شعر و نثر آیا زیبا و مطبوع و مؤثر است یا فاقد این اوصاف و نُعوت می‌باشد.»^۲

بدون آنکه بخواهیم وارد مباحث ظریف نقد ادبی شویم و پیروان نقد اخلاقی- اجتماعی را به تنگ نظری و دگماتیسم متهم سازیم، باید پذیرفت که امروزه در یکی از پُرطرفدارترین شیوه‌های نقد، آنچه مورد کندوکاو قرار می‌گیرد، میزان عظمت کلام بر اساس مبانی زیبایی‌شناسی (aesthetics) و تحلیل شیوه‌های لفظی زبان از نظر شکل و ساخت بیرونی و درونی عبارت است. بنابراین در نظر منتقد امروز، معنای شعر به همبستگی و پیوستگی تمام و کامل اجزای بیرونی آن یعنی وزن، تصویر و زبان و همچنین اجزای درونی و عناصر محتوایی یعنی لحن و درونمایه ارتباط دارد که نه به‌طور جداگانه که همزمان و هماهنگ در خلق آن سهیم است.^۳ از بُعد زیبایی‌شناسی «چگونگی» بیان شعر قابل تأکید است، ولی از نگاه اخلاقی گرایانه آنچه زیر نظر قرار می‌گیرد «محتوا» است که در تعیین ارزش اثر نقش دارد.

۱. نقد ادبی، ص ۳۸.

۲. فرخی سیستانی، بحث در شرح احوال و شعرا، ص ۳۴۷.

۳. دیدگاه‌های نقد ادبی، ص ۳۲.

تی. اس. الیوت^۱ از بنیانگذاران مکتب صورت‌گرایی (formalism) که سهم فراوانی در گسترش آن داشته است، تأکید می‌کند که شعر به‌عنوان یک ارگانیزم مستقل است و شاعر در سرودن شعر از هیجانان و شخصیت خود می‌گریزد و منتقدان را به این طریق تشویق می‌کند که از بررسی حقایق زندگی شاعر روی برتابند و به مطالعه دقیق فن شعر بپردازند.^۲

در عین حال نباید این موضوع را نادیده گرفت که نوع نقد در جوامع مختلف با جهت‌نگرش منتقدان و به همین صورت با احوال و اوضاع شاعر و محیط و طرز معیشت او تغییر می‌کرده است و گاه پیش می‌آمده که آنچه روزگاری مورد پسند واقع می‌شده است، در روزگاری دیگر نکوهیده و ناصواب تلقی گردد.

بهترین مثال در این باره نوع برخورد صاحب *تذکره الشعراء* با شعر رودکی است که با مذاق و سلیقه او موافق نیامده و آن اشعار متین و استوار و در عین حال ساده و باشکوه را در زیر تیغ انتقاد برده و «مستوجب انکار همگان» می‌داند.^۳

در جامعه سنتی ایران از زمانی که قدیمی‌ترین تذکره‌های شعر فارسی برای ما باقی مانده است، میزان توجه و اقبال عموم به یک شاعر یا فراموش کردن و کنار نهادن او رابطه مستقیمی با ذوق و سلیقه اربابان تذکره داشته است. اگر تذکره‌نویسی در کتاب خود مقام شاعری را بیشتر از آنکه حقیقت بود، بالا می‌برد و از او تعریف و تمجید می‌کرد گاه ممکن بود این کار او وسیله‌ای برای سمت و سو بخشیدن به سلیقه عموم و حتی خواص و طبقه عالم و درس خوانده باشد و گاه عکس این مطلب نیز اتفاق می‌افتاد به گونه‌ای که نوع برخورد با شاعر یا نویسنده‌ای چنان با انواع غرض و کینه و نفرت همراه می‌شد که از همان آغاز، مردم و چه بسا اندیشمندان بر تمام آثارش خط می‌کشیدند و نوشته‌ها و اشعار او را یکجا تخطئه می‌کردند و بدین وسیله آن شاعر بخت برگشته با تمام دفتر و دیوانش در پرده خمول و فراموشی فرو می‌رفت.

شاید به گراف نباشد اگر بگوییم در دوره معاصر هم چاپ و نشر دو اولین شاعران نیز با این انتقادات و میزان توجه مردم به آنها رابطه مستقیم دارد. یعنی اگر در جراید و روزنامه‌ها شاعری را چه از نظر هنری و چه از نظر اجتماعی و اخلاقی به شدت مورد حمله قرار دهند و کار او را یکسره به باد انتقاد گیرند، ممکن است دیگر کسی رغبت به خواندن نوشته‌ها و سروده‌هایش نداشته باشد تا چه رسد به اینکه کتاب‌های او به چاپ دوم یا سوم برسد.

از دوره مشروطه که بسیاری از نقادان به سبک و سیاق محققان اروپایی بحق یا ناحق به ادب کهن فارسی تاخته‌اند،^۴ بوده‌اند کسانی که از جاده انصاف بیرون نرفته‌اند. آنان با شفقت و دلسوزی

۱. T.S.Eliot (1965-1888).

۲. دیدگاه‌های نقد ادبی، ص ۳۰.

۳. *تذکره الشعراء*، ص ۲۸.

۴. برای مثال انتقاد بسیار کوبنده زین‌العابدین مراغه‌ای در *سیاحتنامه* ابراهیم‌بیک از شعر شمس‌الشعرا (سرودن اصفهانی)، ص ۱۵۹.

و همچنین با دقت نظر هر چه تمام‌تر که گاه به وسواس می‌انجامیده است، آستین همت بالا زده و با کمترین امکانات و نبود وسایل و با چشمپوشی از هر نوع قدرشناسی و تبریک و تهنیت از طرف دولتمردان و صاحبان قدرت یا چشمداشت از مردم عامی و کوچه و بازار، آرام و متین با نهایت خُرسندی و قناعت در گنج انزوا می‌نشسته‌اند. با عشق و علاقه‌ای سرشار که یگانه مایه و گرمای قلب و روحشان در این راه بوده است، آهسته و پیوسته مبادرت به جمع‌آوری نُسخِ خطی موجود از فلان نویسنده یا فلان شاعر می‌کرده‌اند. سپس به تصحیح و تنقیح و حاشیه‌نویسی و چاپ و نشر آن اثر به شکلی کاملاً علمی و انتقادی می‌پرداخته‌اند و در این راه هر چقدر رنج و مرارت و خونِ دل خوردن و انواع گرفتاری‌های گوناگون دامانشان را می‌گرفته است، خَم به ابرو نمی‌آورده‌اند و با اراده‌ای پولادین به ادامه کار می‌اندیشیده‌اند.^۱ اگر چه ممکن بوده است در این بین دچار خطاها و لغزش‌ها و سوء تعبیرهایی شوند که دامانِ هر پژوهنده‌ای را شاید در راه تحقیق بگیرد، ولی قطعاً این خطاها چیزی از ارزش حاصل زحمتشان نمی‌کاسته است. قطعاً یگانه انگیزه‌ای که آنان را به چنین پژوهش‌های طاقت‌فرسا و نفسگیری وا می‌داشته است، عشق و علاقه وافر آنان به این آب و خاک و عشق به زبان و ادب کهنسال این مرز و بوم بوده است که تا آخرین نفس رسالت خود را به عنوان یک تکلیف و ضرورت واجب علمی تا جایی که جان در بدنشان باقی بود انجام دهند. از شاعرانی که در مدت یک‌هزار سال همیشه به شکل‌های مختلف مورد توجه بوده و گاه از او به نیکویی یاد شده و گاه آماج حملات سهمگین منتقدان و ادبا بوده، «عنصری بلخی» است. از نحوه زندگی او و آنکه چگونه به دربار سلطان محمود بار یافت، اطلاع چندانی نداریم و آنچه در دست است بسیار کوتاه و مختصر است. زادگاهش شهر بلخ است و این سرزمین از دیرباز پایگاه علم و هنر و فضل بوده است. سرزمینی که بعدها در دامان خود امثال «مولانا جلال‌الدین» را پرورش داده است. سرزمینی که گویند «و زبان بهشتیان فارسی دری است و ایوب شهید می‌گوید که پارسی دری زبان اهل بلخ است.»^۲ گویا در جوانی بعد از مرگ پدرش مدتی به تجارت پرداخته است و پس از آنکه راهزنان مال و ثروتش را به یغما می‌برند، دست از تجارت می‌کشد و به شاعری روی می‌آورد. برخی استاد او را در شعر ابوالفرج سگری، شاعر دربار سیمجوریان می‌دانند.^۳ از اولین کسانی که خریدار متاع شعر این شاعر بلندپایه و خوش‌ذوق گردید، برادر کهنتر و

۱. از این‌گونه تحقیق‌ها می‌توان به تصحیح سی‌چهل ساله دیوان عثمان مختاری به‌دست علامه همایی و تصحیح تاریخ جهانگشای جوینی به‌دست مرحوم علامه قزوینی خصوصاً مجلد سوم آن که شانزده سال به طول انجامید و لغت‌نامه علامه دهخدا و دیوان رودکی و تحقیق در شرح احوال او از استاد سعید نفیسی و تصحیح کلیله و دمنه از استاد علامه مجتبی مینوی و... اشاره کرد.

۲. فضائل بلخ، نسخه پاریس (f.8a) به نقل از کتاب مسائل پارسیه (یادداشتهای علامه قزوینی)، ص ۱۷۶.

۳. تذکره الشعراء، ص ۳۳.

ناکام محمود امیر نصر بن ناصرالدین^۱ سپهسالار خراسان بود که تا سال ۴۱۲ هجری امارت کرده است. هموست که عنصری را به دربار غزنین و به خدمت سلطان هدایت می‌کند و معرفِ خلاقیت و قدرت بیان او در نظم می‌شود. محمود او را به‌عنوان ندیم و همنشین و مصاحب دایم خود در سفر و حَضَر برمی‌گزیند و چندان مورد نوازشش قرار می‌دهد که خود دارای جلال و جبروتی پادشاهانه می‌گردد. پس از چند سالی لقب ملک الشعرائی دربار را از دست محمود دریافت می‌کند و تمامی شاعران دربار شعر خود را با محک شعر او می‌سنجیدند و در این هنر چندان سرآمد همه شاعران می‌شود که سلطان «حکم فرمود که در اطراف ممالک هر کجا شاعری و خوشگویی باشد، سخن خود را بر استاد عرضه دارد تا استاد غث و سمین آن را منقح کرده در حضرت اعلیٰ به عرض رساند و همه روز مجلس استاد عنصری شعرا را مقصدی معین بوده...»^۲

حتی اگر گزارش‌های دولت‌شاه را قابل اعتنا بدانیم، یکی از مشوقان حکیم فردوسی را در نظم شاهنامه باید عنصری به حساب آوریم.^۳

اما این شاعر بلندطبع خوش‌بیان که خالق مثنوی‌های بزمی‌یی چون «وامق و عذرا» بوده، به محض ورودش به دربار به‌حدی گرفتار زیور و زینت و تجلی‌های رنگ‌رنگ و پُر زرق و برق تالارها و شبستان‌های قصرهای محمودی و شگفت‌زده هیبت و سطوت «بزرگ خسرو مشرق خدایگان عجم»^۴ می‌شود که دل از دست می‌دهد و مات و مبهوت، عمر عزیز خود را صرف مدیحه‌های پُرطمطراق و قصیده‌های پر جلوه و براق می‌نماید. گویی فراموش می‌کند که از دهها جلوه معشوقِ نظم و عروس شعر یکی قصیده است و مدح، و این لعبتِ آفریده ذهن پُر شور و حال آدمی (شعر) هر گاه در پوششی دیگر چون غزل و مثنوی و رباعی و... آید، به صد هنر به دلبری خواهد خاست. به همین دلیل است که یکباره از غزل روی می‌گرداند و غزل‌های^۵ خود را رودکی‌وار نمی‌داند و با نهایت ناامیدی باریابی به این پرده دل‌انگیز را حتی با نهایت کوشش و استعانت به باریک و هم خود امری مُستبعد می‌شمارد.

غزل رودکی‌وار نیکو بود غزل‌های من رودکی‌وار نیست

اگر چه بکوشم به باریک‌وهم بدین پرده اندر مرا بار نیست^۶

و چون در رباعی می‌خواهد هنر خویش را به ظهور رساند و در کوتاهترین سخن سلطان را از حال پریشان خویش نجات دهد، چنگ در زلف کوتاه‌شده ایاز می‌زند و با حُسنِ تعلیلی شاعرانه، در یک رباعی تَصْنعی دل‌شاه را آرام می‌سازد.^۷

۱. دیوان عنصری، مقدمه، ص ۲۴.

۲. تذکرة الشعرا، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۴۲.

۴. دیوان عنصری، ص ۹۶.

۵. درباره معنای غزل در عهد رودکی و عنصری بنگرید به حواشی عالمانه استاد همایی بر دیوان حکیم عثمان مختاری، ص ۵۶۹ به بعد.

۶. دیوان عنصری، ص ۳۲۷.

۷. چهار مقاله، ص ۳۵.

جوهره شعر در دستانِ خلاقِ عنصری به هر شکلی که او بخواهد در می‌آید. ولی او که از تمام علوم عهد خویش بهره‌مند است و آن‌طور که تذکره‌نویسان نوشته‌اند از فلسفه و علوم اوایل نیز بهره داشته و عنوان «حکیم» را پیش از اسم خود با افتخار به صورت صفتی ممتاز در میان شاعران دیگر حمل می‌کرده است؛ فقط به مدح و قصیده و خوش‌آمدگویی امیران و وزیران و خصوصاً محمود پرداخته است و بر اساس دیوان^۱ موجود او که چیزی حدود سه هزار و پانصد بیت شعرش را در بر گرفته است، آنچه مشهود است فقط مدح و قصیده و ستایش ارکان دربار و شخص محمود و فرزندش مسعود است. او در این ستایش‌ها گاه چنان دل از دست داده زر و سیم‌های دربار و نوازش‌های ارکان حکومت و اربابان زر و زور می‌گشته که حتی جسارت آن را پیدا می‌کرده است که مستِ طافح در برابر پادشاه غازی بی‌بایستد که خود، او را (محمود) در جای جای دیوانش «امین ملت^۲ حق^۳» می‌نامیده و بی‌پروا در همان حالت مستی و بیخودی چون در معرض امتحان سلطان واقع می‌شود با ظرافت در همان وضع آشفته «الهی عاقبت محمود گردان» بر لب می‌آورد و سلطان امر می‌کند تا دهانش پُر جواهر کنند.^۴

عنصری شاعری است که اغلب به هنگام سرودن اشعارش مست بوده است. خود در این باره می‌گوید:

مست چون گرده معانی در دلم حاضر شود / وز دلم غایب شود آنگه که گردهم هوشیار^۵

مرحوم ملک‌الشعرا بهار می‌گوید: در شعرای عجم بیشتر از همه سُربِ خمر معمول بوده و عنصری هم یکی از آنهاست که با شراب تحریک خاطر می‌نموده است.^۶

نباید از نظر دور داشت که این شاعر خوش‌اقبال که در زندانِ زَرنِگار کاخ‌ها و قصرهای محمود خود را محبوس ساخته بود، از محبوبیت همگانی برخوردار بود. در اواخر پیری او، لیبیی، شاعر همدوره‌اش پس از مرگ فرخی از درگذشت نابهنگام استاد سیستان دریغ می‌خورد و از عمر طولانی و بی‌خاصیت عنصری شگفت‌زده و متحیر می‌شود:

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد؟ / پیری بماند دیر و جوانی برفت زود

فرزانه‌ای برفت و ز رفتنش هر زیان / دیوانه‌ای بماند و زماندش هیچ سود^۷

یا خاقانی در جواب کسی که بر شعر او اعتراض کرده و ارزش شعر عنصری را بیشتر دانسته است، در قطعه‌ای کوبنده از مقام والای شاعری خود به سختی دفاع کرده و تمام هنر و فضل استاد بلخ را تخطئه کرده است:

۱. چاپ دکتر سید محمد دبیر سیاقی، ۱۳۶۳.

۲. دیوان عنصری، صص ۴۲ و ۶۵ و ۱۹۶.

۳. بهار و ادب فارسی، ص ۳۳۴.

۴. ترجمان البلاغه، ص ۳۲.

۵. ملت: دین - شریعت.

۶. تاریخ‌گزیده به نقل از مقدمه دیوان، ص ۴۹.

۷. همان.



به تعریض گفتی که خاقانیا چه خوش داشت نظم روان عنصری
 بلی شاعری بود صاحب قبول ز ممدوح صاحبقران عنصری^۱

یا در جایی دیگر عنصری و رودکی را «ریزه خور خوان» معانی خود می‌داند:
 شاعر مُفلق منم، خوانِ معانی مراست ریزه خور خوانِ من عنصری و رودکی^۲

در دوره معاصر نیز عده‌ای از منتقدان و ادبا و پژوهشگران ادبیات کلاسیک و کهن فارسی، به کالبدشکافی شعر او پرداخته‌اند و سعی کرده‌اند بر اساس اشعار باقیمانده از او درباره اخلاق و سیره و روش و ذهنیت و همچنین نوع شعر و ارزش آن و خلاقیت و تصویرگری‌های شاعر قضاوت کنند.^۳ استاد شفیع کدکنی درباره عنصری بلخی و نوع تخیل و توصیف‌ها و ایماژهای به کار رفته در دیوان او چنین می‌گوید: «عنصری بی‌گمان یکی از ضعیف‌ترین گویندگانی است که به علت نداشتن دید شعری و تجربه حسی کوشیده است اندیشه و تأمل خود را در جهتی به فعالیت وا دارد که پوششی به‌شمار رود برای آن ضعف تخیل و عدم استطاعت بر خلق تصاویر شعری و تا حدی نیز در این کار موفق شده است و پس از او راه و رسمش را استعدادهای مشابه او ادامه داده‌اند.^۴» سپس درباره او چنین قضاوت می‌کند: «از نظر ناقد امروز که شعر را در حوزه زندگی و تجربیات حسی زندگی، در هر روزگاری می‌نگرد عنصری به هیچ روی شاعر به حساب نخواهد آمد ولی از حق نباید گذشت که گاه قدرت نظم او، در بعضی موارد، توانسته نوعی حالت شگفتی در خواننده ایجاد کند.^۵»

۱. دیوان خاقانی، ص ۹۲۶.

۲. همان، ص ۹۲۷.

۳. از کسانی که به شدت نوع اخلاق و منش عنصری را بر اساس اشعارش زیر تیغ اخلاق‌گرایانه خود کشیده است، دکتر حسین رزمجو استاد دانشگاه مشهد است که در کتاب خود (نقد و نظری بر شعر گذشته فارسی از دیدگاه اخلاق اسلامی) نه تنها عنصری بلخی، بلکه بسیاری از شاعران قدیم و جدید را از بعد اخلاقی مورد انتقاد قرار داده و برای شعر آنها هیچ ارزش هنری قابل نشده است.

۴. صور خیال در شعر فارسی، ص ۵۲۶.

۵. همان، ص ۵۳۸.

اندیشمند آزاده‌ای همانند مرحوم دکتر خانلری در مقام مقایسه، علت ماندگاری شاهنامه حکیم فردوسی و دلیل از بین رفتن منظومه عاشقانه «وامق و عذرا» را با همدیگر می‌سنجد و به این نتیجه می‌رسد که «شاهنامه فردوسی ارزش خود را از آغاز تا کنون همچنان نگه داشته است زیرا جوابگوی یکی از احتیاجات معنوی جامعه ایرانی فارسی‌زبان بوده است. اما داستان وامق و عذرا از همان آغاز به فراموشی سپرده شده زیرا که هیچ یک از نیازهای خوانندگان ایرانی را بر نمی‌آورده است.^۱»

از گفته شادروان خانلری این‌گونه می‌توان نتیجه گرفت که اگر قصه‌ای نیازهای معنوی خوانندگان ایرانی را برطرف نمی‌ساخته؛ حتی اگر جنبه تفریحی آن ممکن بوده مقداری از بار اندوه و خستگی مفراط انسان آن روزگار را کم کند؛ محکوم به فنا و نابودی بوده و ارزشی برای بقا نداشته است.^۲

البته این موضوع دلیل بر آنکه همه ادبا دشمن عنصری بوده‌اند نیست. برای مثال رادویانی هنگامی که درباره کلام جامع و موعظه و حکمت صحبت می‌کند و نمونه‌هایی از شاعرانی مثل رودکی، قمری و خسروی می‌آورد، در نهایت به این نحو قضاوت می‌کند که «غالب سخن عنصری بدین طبقه است و هیچ قصیده از بدایع خالی نیست... عنصری سزاوارتر است بدین و چون نگرنده تأمل کند، واقف شود بدانچ من گفتم.»^۳

مرحوم ملک‌الشعرا بهار نیز هنگامی که می‌خواهد از مقام شاعری خود و ارزش شعرش سخن بگوید، با تفاخر خود را «سومی فرخی و عنصری» می‌شمارد.

یافت ستاینده یکی چون بهار سومی فرخی و عنصری^۴

میزان علاقه شاعران و هنرمندان همعصر حکیم عنصری به او را در دیوان منوچهری دامغانی نیز می‌توان پیدا کرد. او در شعری که با خطاب به شمع شروع می‌شود چنین می‌گوید که تا صبح دفتر شعر حکیم را در دست داشته و مطالعه می‌کرده است:

توهمی تابمی و من بر توهمی خوانم به مهر هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد اوستادانِ زمانه عنصری عنصرش بی‌عیب و دل‌بی‌غش و دینش بی‌فتن

۱. هفتاد سخن، از گوشه و کنار ادبیات فارسی، ج سوم، ص ۲۳۱.

۲. شاید یکی از دلایل از بین رفتن همه منظومه‌های بزمی و عاشقانه عنصری و حتی آن دیوان شعر سی‌هزار بیتی که صاحب مجمع‌الفصحی می‌گوید؛ همان دشمنی و عنادی بوده که در روزگار پیری حکیم بعضی از ادبا همچون لیبی با او داشته‌اند. حتی جای تعجب است که از شاعر معاصر و همزمان عنصری، یعنی فرخی سیستانی در حدود هشت‌هزار بیت شعر باقی مانده ولی از حکیم عنصری فقط سه هزار و پانصد بیت شعر باقی است.

۳. ترجمان‌البلاغه، ص ۱۳۳. ۴. دیوان اشعار بهار، ج اول، ص ۵۶۱.

شعر او چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع طبع او چون شعر او هم با ملاحظت هم حَسَن^۱

به راستی منوچهری چه نیستی در دل داشته که به این اندازه از شعر استاد تعریف و تمجید کرده است؟ آیا قصدش تقرب بیشتر به او و در نتیجه راهیابی به دربار و بهره‌مندی از زر و سیم محمودی و مسعودی بوده است؟ یا قصدش صرفاً از سرودن این قصیده نشان دادن ارادت و اخلاص خود به استادی است که به پیری و کهولت رسیده و مویش سپید گشته و قدش خمیده است؟ ما چه می‌دانیم! آنچه امروز برای ما اهمیت دارد، دفتر شعر دو استاد سخن پارسی یعنی منوچهری و عنصری است که با شعر روان خود مایهٔ سربلندی و استحکام زبان فارسی است. کافی است سری به شواهد مرحوم دهخدا در لغت‌نامه بزنیم. خواهیم دید که در یک‌هزار سال پیش، این شعرای خوش‌سخن ما بوده‌اند که پرچم زبان فارسی، این «سند هویت ملی» ما را نگاه داشته‌اند.^۲ استاد همایی رحمة‌الله علیه وقتی که به همان دو بیت پیش‌گفتهٔ لبیبی (گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد...) در ترجمان‌البلاغه برخورد می‌کنند، در جمله‌ای اعتراض‌آمیز چنین می‌نویسند: «اگر گویندهٔ این دو بیت همان‌طور که در کتاب ترجمان‌البلاغه محمدبن عمر رادویانی روایت شده است واقعاً لبیبی شاعر معروف معاصر عنصری و فرخی باشد، معلوم می‌شود که مردکی فرومایهٔ تنگ‌چشم پلیدطبع بوده که حد رقابت و حسادت را تا این درجه از عداوت و بددلی کشیده که تمنی مرگ همکار خود را داشته است! من همان وقت که این ابیات را خواندم بر گوینده‌اش هجر که گو باش - نفرین راندم و او را نکوهیدم و گفتم: شوربخت مردا که به زوال نعمت و جاه مقبلان بسنده نکرده و مرگ آنان را به آرزو می‌خواسته است!»^۳ که دقیقاً میزان علاقهٔ آن مرحوم را به شعر کهن فارسی نشان می‌دهد و تلویحاً حساسیت اهل علم و دانش و فرهنگ را در حفظ این اسناد و یادگار هویت ملی ما بیان می‌دارد.

آخر سخن آنکه آیا بهتر نیست دانشجوی امروز ادبیات فارسی قبل از آنکه با شیوهٔ انتقادی گاه تند و خشن خود به سراغ دفتر شاعران مدیحه‌سرای یک‌هزار سال پیش برود و همهٔ آنان را عده‌ای جیره‌خوار یاوه‌گو بداند که برای لقمه‌ای نان، بازوی ممدوح را چنین توصیف می‌کرده‌اند: مدیح بازوی او کن که پیش بازوی او قوی‌ترین کس باشد ز جملهٔ ضُعفاً^۴

۱. دیوان منوچهری دامغانی، ص ۸۰.

۲. نظر استاد شفیع کدکنی دربارهٔ قصیدهٔ منوچهری آن است که: «شاعرانی مانند منوچهری ناگزیر بوده‌اند او را ستایش کنند و اوستاد اوستادان زمانه‌اش بخوانند زیرا در غیر آن صورت این امیر شعر مجال خواندن مدیحه‌ای هم به ایشان نمی‌داده است.» (صور خیال در شعر فارسی، ص ۵۳۱).

۳. دیوان سروش اصفهانی، مقدمه، ص ۴۵.

۴. دیوان عنصری، ص ۲.

یا همچون ظهیر فاریابی^۱ نه کرسی فلک را زیر پای اندیشه می گذاشته‌اند تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد؛^۱ لاقلاً یک مرتبه به‌طور کامل سراسر دیوان آن شاعر را بخواند و از نوع فکر و تخیل و میزان شاعر در بیان ظریف‌ترین تشبیهات و کنایه‌ها و مجازها آگاه گردد؟ مگر نه آن است که دفتر شعر شاعر سده پنجم یا ششم هجری، مجموعه غنی و ثروتی پایان‌ناپذیر از واژه‌ها و ترکیبات زبان و منبع سرشاری از روابط صرفی و نحوی جملات از نظر دستوری و جدای از همه گنجینه‌ای سرشار از اشاره‌های تاریخی و اجتماعی آن روزگار این سرزمین است؟

بدون شک برای نوشتن تاریخی دقیق از دوران گذشته و نگاهی علمی به وضع اجتماعی مردم آن روزگار ما ناچاریم تمام متون آن دوره و مخصوصاً دیوان‌ها را بیت به بیت بخوانیم و از لابه‌لای ابیات و مصراع‌ها به نکاتی درباره نوع معیشت توده مردم و رفتار پادشاهان با آنان و روابط متقابل بین آنها پی ببریم؟ چگونه می‌توان برای مثال در نوشتن تاریخ غزنویان و خصوصاً دوره سلطنت سلطان محمود از همه منابع استفاده کرد ولی از دو دیوان عنصری و فرخی که اولی فتوحات محمود را به دقت به نظم کشیده^۲ و دومی شاهد عینی مرگ سلطان و مراسم عزاداری مردم در شهر غزنین بوده است چشم پوشید؟^۳

در جامعه علمی ما، دیوان این شاعران چند مرتبه با دقت علمی نزدیک به وسواس، تصحیح شده و به چاپ رسیده است؟ و اگر چاپ شده با وجود هزاران دانشجوی رشته ادبی کدام یک از این دیوان‌ها بخت آن را داشته است که به چاپ دهم و یازدهم برسد؟ چرا درباره شاعری مثل عنصری باید مفصل‌ترین تحقیقات در کشورهای همسایه انجام شود^۴ و یکی از همان هزاران دانشجو نباید رغبت و همت این کارها را داشته باشد؟

نگارنده را عقیده بر این است که شاعرانی چون عنصری در یک‌هزار سال پیش با زبان شیرین و فصیح فارسی، دفتر شعری را برای ما به یادگار گذاشته‌اند که امروز از پشتوانه‌های این زبان و فرهنگ به حساب می‌آید و یقیناً همین مقدار اشعار موجود سند هویت ملی ما مردم ایران به حساب خواهد آمد. امید است که در حفظ آن چاره‌ای بیندیشیم!

۱. دیوان ظهیر، ص ۸۵.

۲. دیوان عنصری، ص ۱۲۵.

۳. دیوان فرخی، ص ۹۰.

۴. از جمله می‌توان به *واژه‌نامه بسامدی عنصری* به کوشش محمد نوری عثمان عضو انستیتوی خاورشناسی مسکو که از طرف شعبه ادبیات خاور اداره انتشارات دانش در مسکو در سال ۱۹۷۰ چاپ شده و به کتاب *عصری و مقام او در ادبیات فارسی* نوشته زاهده افتخار، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۸ در ۲۳۶ صفحه چاپ شده است، اشاره کرد. «گزارش مختصری از واژه‌نامه بسامدی دیوان عنصری را در کتاب *هفتاد سخن*، جلد دوم (فرهنگ و اجتماع) ص ۲۵۴، که شادروان دکتر خانلری نوشته است مطالعه بفرمایید.»

منابع

- اس کات، ولبور. (۱۳۷۸)، *دیدگاه‌های نقد ادبی*، ترجمه فریبرز سعادت، امیر کبیر.
- انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۲)، *دیوان*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، علمی و فرهنگی.
- تاریخ سیستان*، (۱۳۱۴)، به تصحیح ملک الشعرا بهار، مؤسسه خاور.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۸۲)، *دیوان*، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، زوار.
- خانلری، پرویز. (۱۳۶۷)، *هفتاد سخن*، توس.
- دقیقی طوسی، محمدبن احمد. (۱۳۶۸)، *دیوان*، به اهتمام دکتر محمد جواد شریعت، اساطیر.
- دولتشاه سمرقندی. (۱۳۳۸)، *تذکره الشعرا*، به همت محمد رضانی، کلاله خاور.
- رادویانی، محمدبن عمر. (۱۳۶۲)، *ترجمان البلاغه*، به تصحیح پروفیسور احمد آتش، اساطیر.
- رزمجو، حسین. (۱۳۸۰)، *نقد و نظری بر شعر گذشته فارسی از دیدگاه اخلاق اسلامی*، دانشگاه فردوسی مشهد.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۰)، *نقد ادبی*، امیر کبیر.
- سروش اصفهانی. *دیوان*، به اهتمام دکتر محمد جعفر محجوب با مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، امیر کبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۶)، *صور خیال در شعر فارسی*، آگاه.
- _____ . (۱۳۷۲)، *مفلس کیمیا فروش*، سخن.
- ظہیرالدین فاریابی، طاهر بن محمد. (۱۳۸۱)، *دیوان*، به تصحیح دکتر امیر حسن یزدگردی و به اهتمام دکتر اصغر دادبه، نشر قطره.
- عثمان مختاری. (۱۳۴۱)، *دیوان*، به اهتمام جلال‌الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۵۲)، *قابوس‌نامه*، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن. (۱۳۶۳)، *دیوان*، به تصحیح دکتر سید محمد دبیر سیاقی، سنایی.
- غلامرضایی، محمد. (۱۳۸۵)، «طرز عنصری، ویژگی‌های زبانی و سبکی»، ضمیمه شماره ۲۴ *نامه فرهنگستان*.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ. (۱۳۶۳)، *دیوان*، به تصحیح دکتر سید محمد دبیر سیاقی، زوار.
- قزوینی، محمد. (۱۳۸۵)، *مسائل پارسیه*، به کوشش ایرج افشار و علی محمد هنر، بنیاد موقوفات افشار.
- کمال‌الدین اسمعیل، ابوالفضل. (۱۳۴۸)، *دیوان*، به اهتمام حسین بحر العلوم، دهخدا.
- گلبن، محمد. (۱۳۷۱)، *بهار و ادب فارسی*، مجموعه یکصد مقاله از *ملک الشعرا بهار*، حبیبی.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین. (۱۳۵۷)، *سیاحتنامه ابراهیم‌بیک*، با مقدمه باقر مؤمنی، سپیده.
- ملک الشعرا بهار، محمدتقی. (۱۳۸۰)، *دیوان*، به کوشش چهرزاد بهار، توس.
- منوچهری دامغانی، احمد بن قوص. (۱۳۷۰)، *دیوان*، به تصحیح دکتر سید محمد دبیر سیاقی، زوار.
- نظامی عروضی سمرقندی. (۱۹۰۹)، *چهار مقاله*، به سعی محمد قزوینی، بریل.
- نفسی، سعید. (۱۳۸۲)، *محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی*، امیر کبیر.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۰)، *فرخی سیستانی؛ بحثی در شرح احوال و روزگار و شعراو*، علمی.